

## گفت‌وگوی بین فرهنگی و انسجام ملی

(با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی هابرماس)

ابراهیم حاجیانی\*

### چکیده:

الگوی مطلوب انسجام ملی در ایران، سیاست وحدت در تکرر است. سیاستی که مبتنی بر حفظ هویت‌های فراملی و تقویت پیوندهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بین آنها است. گفت‌وگو، سازوکاری مناسب برای ایجاد این پیوندها است. در این مقاله، با اتکاء به نظریه کنش ارتباطی هابرماس، تلاش می‌شود تا پرتوی بر زوایای هویت و هویت فرهنگی و راه حفظ و انسجام آن افکنده شود.

**کلیدواژه‌ها:** انسجام ملی، تکرر، روابط فرهنگی، گفتمان ارتباطی،

گفت‌وگو، وحدت

\* ابراهیم حاجیانی دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه تربیت مدرس دارد و متخصص مطالعات قوم‌ی و جامعه‌شناسی سیاسی ایران است. وی هم‌اکنون ریاست مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران را برعهده دارد.

## مقدمه و بیان مسأله

مدیریت فرهنگی و سیاسی جوامع متکثر از پیچیدگی‌های فراوانی برخوردار است و نیاز به مبانی و روش‌های خاص دارد که در ماهیت با روش‌های جوامع یک دست و هماهنگ، متفاوت است. در حقیقت میزان کفایت متولیان امور در یک نظام سیاسی چند قومی و متنوع تا حد زیادی به اداره معقول، متناسب و علمی مسائل فرهنگی و مدیریت شکاف‌های موجود در جامعه بستگی دارد. هدف این نوشته، بررسی مبانی نظری و اصول راهبردی اداره مسائل پیچیده قومی در یک جامعه متکثر است؛ به نحوی که مسائل و تنش‌های بین قومی و بین فرهنگی در جامعه به کمترین شدت برسد و نه تنها مانع رشد و توسعه پایدار در جامعه باشد، بلکه زمینه‌های توسعه، ترقی و موفقیت افراد، اقوام و نظام اجتماعی را فراهم آورد. بنابراین در این جا تأکید ما بر مبانی تئوریک و نحوه ایجاد مکانیسم تعامل مثبت بین فرهنگ‌ها، تقویت روابط بین قومی و اصول نظری تثبیت گفت‌وگوهای بین قومی می‌باشد.

چارچوب و گزاره‌های اصلی بحث حاضر از این قرار است:

- ۱- سیاست راهبردی ایران برای تقویت انسجام ملی، پذیرش تکثر است. به عبارتی، مناسب‌ترین و متناسب‌ترین الگوی سیاست قومی برای جامعه ایران، سیاست وحدت در تکثر می‌باشد (حاجیان، ۱۳۷۹).
- ۲- روش اجرای سیاست وحدت در تکثر، ماهیت فرهنگی دارد و این مهم از طریق روابط یا گفت‌وگوی بین فرهنگی، حاصل می‌شود.
- ۳- "گفت‌وگو"ی بین فرهنگی مبانی نظری متعددی دارد و نظریه کنش ارتباطی هابرماس از آن جمله است.

فرضیه این مقاله بر پیش فرض بند نخست آن مبتنی است که هر چه روابط و گفت‌وگوی بین فرهنگی در چارچوب مرزهای ملی تقویت و گسترش یابد، سیاست وحدت در تکثر نیز به سوی عملی شدن و تحقق نزدیک شده و در نهایت، انسجام ملی تقویت خواهد شد. در مورد الگوی سیاست فرهنگی در جامعه چند قومی، شاید یگانه راه‌حل مناسب برای اداره جوامع چند قومی یا چند فرهنگی، اتخاذ راهبرد یا "سیاست وحدت در تکثر" باشد. براین مبنا، تقویت پیوندهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و

اجتماعی بین فرهنگ‌ها و اقوام مختلف ضروری است و در این زمینه، نقش مهم به روابط فرهنگی و به‌طور مشخص گفت‌وگویی بین فرهنگ‌ها، مربوط می‌شود.

### روابط بین فرهنگی

ارتباط، تعاریفی متعدد دارد و سماور ۱۲۶ مورد آن را جمع‌آوری کرده است (سماور، ۱۳۷۹: ۵۶). به‌طور کلی، ارتباط را می‌توان شکلی از کنش متقابل دانست که از طریق نمادها صورت می‌گیرد. نمادها ممکن است اشاره‌ای، تصویری، تجسمی و لفظی باشد که به منزله محرک رفتار عمل می‌کنند (مک براید، ۱۳۷۵: ۲۲۵). این برداشت از مفهوم ارتباطات، بسیار قدیمی و وسیع است و شامل جنگ، مهاجرت و انتقال فناوری نیز می‌شود. مفهوم ارتباطات بین فرهنگی مفهوم جدیدتری است که از دهه ۱۹۵۰ مطرح شده و گسترش یافته و در شرایط کنونی به دانشی بین رشته‌ای تبدیل شده است. موضوع و میدان عمل این حوزه، رشته‌های مختلف از جمله انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، ارتباطات، آموزش و پرورش، سیاست و ادبیات را شامل می‌شود.

ارتباطات بین فرهنگی هر نوع اطلاعات مبادله شده میان شخص پیام‌گیر و منبع انتقال دهنده پیام است که ویژگی‌های متفاوتی از فرهنگ دریافت‌کننده پیام دارد. منبع چنین پیامی می‌تواند فرایند ارتباط شخصی یا شکل دیگری از رسانه باشد. منظور از اطلاعات فرهنگی در این جا ارزش‌ها، هنجارها، باورها، رفتارها، کالاهای و اطلاعات یا اخبار می‌باشد. ارتباط بین فرهنگی در کلی‌ترین مفهوم زمانی رخ می‌دهد که عضوی از یک فرهنگ، پیامی را برای عضوی از فرهنگ دیگر ارسال می‌کند (سماور، ۱۳۷۹: ۹۸). به بیان دقیق‌تر، ارتباط بین فرهنگی ارتباط بین آن دسته از مردمی است که ادراکات فرهنگی و سیستم‌های نمادین‌شان به آن اندازه‌ای مجزا هست که رویداد ارتباطی را شکل دهد. این ارتباط گاه به‌صورت ارتباط میان مردم با فرهنگ‌های مختلف، به‌طور مکرر ایجاد شود. البته این ارتباط سطوح مختلفی همچون روابط فرد با فرد، فرد با فرهنگ ملی، فرهنگ‌های درون یک جامعه، فرهنگی‌های ملی در جوامع مختلف با همدیگر دارد و در سطح فراملی، فرد در جریان رابطه فرهنگی، در معرض سایر ارزش‌های فرهنگی قرار می‌گیرد و در نتیجه، فرایندی انعکاسی آغاز می‌شود که موجب

تعامل مثبت بین اشخاص و فرهنگ‌ها می‌گردد. ارتباط بین فرهنگی به چند صورت برقرار می‌شود:

- ۱- **ارتباط بین نژادی:** زمانی رخ می‌دهد که تبادل بین منبع و دریافت کننده پیام از نژادهای متفاوت صورت گیرد و معمولاً واحدهای نژادی مبنای آن است.
- ۲- **ارتباط بین قومی:** که واحدهای قومی مبنای آن است و در جوامعی رخ می‌دهد که گروه‌های قومی متعددی در آن وجود دارند.
- ۳- **ارتباط بین خرده‌فرهنگ‌های منطقه‌ای و ناحیه‌ای**
- ۴- **ارتباط بین نسلی** که معطوف به واحدهای نسلی است.

فرایند کلی شکل‌گیری ارتباط فرهنگی بسیار جالب و قابل توجه است. این فرایند از آنجا آغاز می‌شود که فرد به‌عنوان یک سیستم باز از طریق داده و ستاده، در تعامل مداوم با محیط خود وارد می‌شود و درعین حال، فرد هم‌چنان دارای یک ساختار معنایی درونی شامل هنجارها، ارزش‌ها و باورهای خود است. ساختار معنایی درونی شخص به خودی خود منسجم و منطقی و به هم پیوسته است، یعنی در وضعیت تعادل قرار دارد و شخص همواره تلاش می‌کند تا این تعادل را، برای پرهیز از اضطراب، حفظ کند. با این وجود، فرد از طریق وسایل گوناگون در معرض جریان تبادل با فرهنگ‌های بیگانه قرار می‌گیرد و به درجات مختلفی از اضطراب دچار می‌شود. با بروز اضطراب، تطابق فرد با وضعیت جدید آغاز می‌شود و هر چه شدت اضطراب بیشتر باشد، تلاش بیشتری برای تطابق لازم است. نتیجه چنین تطابقی، تحول در ساختار معنایی فرد است و در این صورت است که انتقال فرهنگی رخ می‌دهد.

ارتباط بین فرهنگی و انتقال پیام در بین فرهنگ‌ها، تأثیر زیادی بر تأثیرپذیری و توانایی شناختی و رفتاری فرد دارد و موجب سهولت بخشیدن به رویارویی‌های بین فرهنگی آتی می‌شود. این رویارویی‌ها اضطراب کمتری تولید می‌کنند و نیاز به تطابق کمتری دارند و دستیابی به تطابق با آنها آسان‌تر است و در نهایت، فرایند ارتباطات بین فرهنگی به تعاملات گسترده‌تر با حساسیت کمتر منجر می‌شود. بنابراین در اثر این تعاملات، سلیقه‌ها، خواست‌ها، مطالبات و انتظارات تمام افراد در فرهنگ‌های مختلف به هم نزدیک شده و روابط خرده‌فرهنگ‌ها و فرهنگ‌های عام با همدیگر تقویت می‌شود. ناگفته پیداست که وسایل ارتباط جمعی نقش بسیار زیادی در ایجاد این وضعیت و تقویت ویژگی‌های مشترک بین افراد یک جامعه دارد و در واقع، فرایند

همگن‌سازی<sup>۱</sup> به کمک این وسایل محقق می‌شود. منظور ما از همگن‌سازی در این جا همانند گردی<sup>۲</sup> نیست، بلکه تقویت نقاط مشترک وحدت‌بخش و ایجاد تفاهم، علقه و رفع حساسیت در تفاوت‌ها است تا به تفاهم بین دارندگان فرهنگ‌های مختلف و در نهایت انسجام ملی منجر شود.

سیاست "وحدت در تکت" به‌عنوان الگوی مطلوب برقراری انسجام ملی در کشور، به‌معنای حفظ هویت‌های فروملی از یک سو و تقویت پیوندهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بین آنها از سوی دیگری می‌باشد. به سخن دیگر، ضمن رعایت فاصله و تفاوت بین خرده‌فرهنگ‌های موجود، همگی آنها در پاره‌ای وجوه و ابعاد به هم نزدیک می‌شوند.

نتیجه استقرار این الگو، پیدایش انسجام ملی خواهد بود. یعنی همدلی ملی و تقویت پایه‌های هویت ملی امکان‌پذیر خواهد شد. انسجام ملی در این جا معطوف به تعلق خاطر آحاد شهروندان - از جمله اقلیت‌های قومی و دیگر خرده‌فرهنگ‌ها - به فرهنگ و هویت ملی است. این تعلق خاطر، به عنصر ملی و ابعاد مختلف هویت ملی از جمله زبان، میراث فرهنگی، تاریخ، دین، حکومت و سرزمین مشترک می‌باشد.

در بررسی سازوکارها و ابزارهای استقرار و تقویت انسجام ملی در معنای اشاره شده، ابزارهای فرهنگی نقش بسیار برجسته‌ای دارند؛ زیرا سیاست وحدت در تکت به‌عنوان یک راهبرد<sup>۳</sup>، ماهیتی فرهنگی و مدرن دارد. به عبارت دیگر، جنس این سیاست، نرم‌افزاری است و با ذهنیت‌ها و گرایش‌های درونی افراد و شهروندان سروکار دارد.

### سازوکارهای روابط بین فرهنگی

ارتباطات بین فرهنگی از کانال‌های مختلفی ایجاد و تقویت می‌شود و به‌طور کلی، شامل روابط رسمی و غیررسمی است. مصادیق مهم این روابط در سطح روابط فرهنگی - بین‌المللی تبادل کتاب، نشریات، فیلم، تیم‌های ورزشی، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، توزیع مطبوعات و رسانه‌ها، توزیع خبر و فعالیت خبرگزاری‌ها، بورسیه‌های

1- Homogenization

3- Strategy

2- Assimilation

تحصیلی و حتی فرار مغزها، مهاجرت نیروی کار، فعالیت وابستگان مطبوعاتی و فرهنگی سفارتخانه‌ها، جهانگردان، برقراری روابط بین مؤسسات خصوصی، گسترش و آموزش زبان و ادبیات و برگزاری سمینارهای علمی و فرهنگی را شامل می‌شود. هدف کلی این روابط، تأثیرگذاری بر دیگران در خارج از مرزها است و البته این تأثیرگذاری متقابل است.

به همین ترتیب، این روابط در سطح ملی نیز موضوعیت دارد و برقراری این روابط بین مناطق، نواحی، قومیت‌ها و خرده‌فرهنگ‌های داخلی، موجب تعدیل شکاف‌های قومی و آشنایی شهروندان با تنوع فرهنگی موجود در یک جامعه می‌گردد. روابط فرهنگی عمدتاً توسط نمادها و از طریق زبان برقرار می‌شود. بینش‌های آدمیان از طریق نمادها منتقل می‌شود و ما را قادر می‌سازد تا طی قرن‌ها یادگیری را بسط دهیم. ارتباط نمادین اعم از کلامی، غیرکلامی و یا تصویری، از طریق زبان برقرار می‌شود. زبان، انسان‌ها را قادر می‌سازد تا تجارب خود را در مقوله‌های انتزاعی (به‌عنوان نماد شادی یا نشانه‌شناسی) سازماندهی نمایند و افکاری را که در موردشان صحبت نشده، ابراز کنند. اخلاق، مذهب، فلسفه، ادبیات، علم، اقتصاد، فناوری و بخش‌های دیگر اعتقاد و دانش بشر همراه با توانایی یادگیری و کنترل آنها، همه به ارتباطات نمادین - به‌ویژه زبانی - بستگی دارند (سماور، ۱۳۷۹: ۹۱).

بنابراین فرهنگ‌ها می‌توانند از گفت‌وگو به‌عنوان نماد استفاده کنند. گفت‌وگوی بین فرهنگی، سازوکار جدی و مؤثر برای آگاهی‌یافتن از تنوع فرهنگی، انتقال و تبادل مفاهیم و نزدیکی خرده‌فرهنگ‌ها است. از طریق گفت‌وگوی بین خرده‌فرهنگ‌ها شهروندان در می‌یابند که تنوع فرهنگی یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر است و آگاهی از این تنوع آنها را از سردرگمی، سوء تفاهم‌ها و پی‌آمدهای احتمالی آن چون خشم و ناامیدی رهایی می‌بخشد. انسان از طریق گفت‌وگو، البته در صورت تمهید امکانات و ملزومات آن، می‌فهمد که به یک گروه فرهنگی خاص تعلق دارد و درعین حال با فرهنگ اقوام مختلف آشنا می‌شود و آگاهی‌های خود را در این زمینه افزایش می‌دهد و در نهایت، ضمن همدلی، دشواری پذیرش نگرش‌ها و باورهای دیگران را بر خود هموار می‌سازد. بنابراین می‌توان گفت که مفهوم گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها، ناظر بر انواع تعاملات آگاهانه متقابل، با بکارگیری نمادهای ارتباطی، زبانی، نوشتاری یا کلامی رایج در بین نخبگان و آحاد شهروندان خرده‌فرهنگ‌های مختلف یک نظام اجتماعی است. از انتشار

و عرضه محصولات و کالاهای فرهنگی بین مناطق مختلف، تا گفت‌وگوی مستقیم بین نخبگان و شخصیت‌های علمی، مذهبی و فرهنگی اقوام و اقلیت‌های گوناگون، برخی از مصادیق متعدد این مفهوم‌اند که ویژگی مشترک همه آنها در به کارگیری آگاهانه و رابطه متقابل و استفاده از ابزارهای نمادی و زبانی است.

حال بر پایه این مباحث می‌توان گفت که گفت‌وگویی بین فرهنگ‌ها در سازوکارهایی قابل تحقق و بررسی است که اهم آنها به قرار زیر است:

۱- گفت‌وگو و تماس مستقیم بین نخبگان و فعالان علمی در جلسات رودررو، همایش‌ها، کارگاه‌های آموزشی، نمایشگاه‌های علمی، فرهنگی، هنری و حتی سیاسی.

۲- گفت‌وگو و تماس غیرمستقیم از طریق انتشار کتاب‌ها و متون تخصصی. گفت‌وگو، در این معنا یکی از راه‌های برقراری ارتباط بین فرهنگ‌های مختلف است که تقویت سیاست وحدت در تکرر را فراهم می‌آورد. گفت‌وگو، موضوع و بحثی جدید نیست و نظریات مختلفی تاکنون درباره آن مطرح شده است. مبدأ بسیاری از نظرات به آراء افلاطون باز می‌گردد. در دوران معاصر، اندیشه گفت‌وگو توسط کسانی همچون هانس گئورک گادامر، والتر کریستف زیمرلس، مارتین هایدگر و دیگران مطرح و دنبال شده است. در این میان، یورگن هابرماس نظریه گفت‌وگو را به صورت مسووتر و عینی‌تری مورد بررسی قرار داده است. به سبب ارتباط نزدیک مباحث این نظریه پرداز برجسته علوم اجتماعی با موضوع گفت‌وگویی بین فرهنگی، در این مقاله چارچوب نظری اندیشه هابرماس را مورد بررسی قرار می‌دهیم. البته هابرماس در نظریه خود اشاره مستقیمی به انسجام ملی ندارد و قصد ما در این جا بیان چارچوب نظری موضوع گفت‌وگو به معنای کلی آن می‌باشد.

برجستگی کار هابرماس در طرح و تعقیب ایده گفت‌وگو از طریق کنش ارتباطی<sup>۱</sup> است. وی در نظریه شناخت‌شناسی خود، به سه شکل اصلی شناخت، متناظر با سه ویژگی اصلی زندگی اجتماعی انسان یعنی کار، ارتباط با زبان و سلطه را مطرح کرده است. براین اساس، او شناخت تجربی (اثباتی) مبتنی بر نظریه تناظری حقیقت<sup>۲</sup>

شناخت تاریخی و تأویلی<sup>۱</sup> و شناخت انتقادی را بازشناسی کرده است (بشیریه، ۱۳۷۲). هابرماس با تفکیک کنش به کنش ابزاری (مختص مرحله نخست شناخت) و کنش ارتباطی - که مقصد آن نیل به تفاهم دو سویه از طریق ارتباط می‌باشد و در نوع دوم شناخت جای دارد - بر آن است که علائق عملی انسان بر درک روابط تفاهمی و ذهنی میان افراد و گروه‌های اجتماعی متکی است، که به نوبه خود بر ویژگی زبان در نوع انسان استوار است.

هابرماس متأثر از هگل سه شیوه ارتباط دیالکتیکی را ترسیم می‌کند: دیالکتیک کار، دیالکتیک کنش متقابل و دیالکتیک بازنمایی.

دیالکتیک کنش متقابل به ارتباط دیالکتیک در حوزه تعاملات اجتماعی مربوط می‌شود؛ ارتباطی که در حوزه مناسبات ذهنی<sup>۲</sup> یا به زبان همگانی، در حوزه مناسبات اخلاقی جای می‌گیرد. وی هدف از کنش ارتباطی را توافق همگانی و حصول به حقیقت نشأت گرفته از عامه می‌داند. این کنش در واقع یک آرمان اجتماعی است، چراکه به عقیده هابرماس، عقلانی کردن عرصه زندگی، مشروط به وجود این شیوه کنش است که بر توافق و اجماع عقلانی متکی است (علیخواه، ۱۳۷۶). وی حتی بر آن است که مفاهیم و گفتمان به عنوان ابزارهای عقلانیت فرهنگی، معطوف به وضعیت کلامی آرمانی یا نظریه کاربرد زبانی استعلایی<sup>۳</sup> است و می‌تواند در شرایط بحرانی نیز مساعدت نموده و راه‌حلی برای خروج از بحران‌های اساسی و فراگیر نظیر بحران مشروعیت فراهم آورد (بشیریه، ۱۳۷۲). به سخنی دیگر، کنش ارتباطی و تفاهم و گفت‌وگو، موجب عقلانی شدن زندگی جمعی می‌شود. سلامت جامعه در گرو گسترش توانایی تفاهم است چنان‌که در روان‌درمانی فردی نیز بیمار در حال درمان به تدریج توانایی ارتباطی بیشتری پیدا می‌کند. به این معنی که قادر می‌شود اطلاعات سرکوب شده در ناخودآگاه را به خودآگاه بیاورد و در نتیجه، نظارت عقلانی بیشتری بر تصورات و واکنش‌ها و امیال خود پیدا کند. در روان‌درمانی، اعاده سلامت به معنی تجدید توانایی ارتباط است. در این روند، به تدریج انگیزه‌های ناخودآگاه، تسلیم قدرت



کلام و زبان می‌شود زیرا تجربه خصوصی و سرکوب شده، قابل انتقال، ارتباط و تفاهم می‌گردد و با ذخائر گسترده معانی موجود در روابط کلامی ارتباط پیدا می‌کند. جامعه ناسالم نیز وضعیتی همانند وضع بیمار روانی دارد. همان‌گونه که بیماری فرد در کاربرد نابهنجار زبان و کلام آشکار می‌گردد، بیماری جامعه نیز در کمبود ارتباط و تفاهم براساس معانی و زبانی مشترک نمودار می‌شود.

در نزد هابرماس، عقلانی کردن عرصه زندگی به معنای پرهیز جدی از خشونت و عنصر محوری آن یعنی زور فیزیکی و ایجاد یک نظام ارتباطی است که در آن، ایده‌ها امکان انتقال بیابند. عقلانیت مورد نظر او، به واسطه امکان ایجاد یک ارتباط و گفت‌وگو فارغ از فشار بیرونی، ترس و تهدید به وجود می‌آید. در این نوع عقلانیت، مبنای رابطه، تلاش دو طرفه برای اقلان یکدیگر است. به عبارت دیگر، هدف، رسیدن به هم‌فهمی است. در کنش ارتباطی، فعالیت‌ها به سمت رسیدن به تفاهم و همدلی معطوف شده است. به بیان هابرماس "در کنش ارتباطی افراد در پی آن هستند که کنش‌های خود را در یک وضعیت مشترک هماهنگ کنند."

این کنش در ذات خود "رهایی‌بخش" است. چراکه کنش‌های متعالی دیگری را نوید می‌دهد (علیخواه، ۱۳۷۶). به نظر هابرماس، اعمال زور، دستکاری جهان‌بینی‌ها و تغییر اجتماعی اجبارآمیز همگی به ساخت‌های اجتماعی و تفاهمی جامعه آسیب می‌رساند. هابرماس تأکید می‌کند که مبادله عقلانی و عقل ارتباطی تنها در شرایطی که جامعه فارغ از زور و اجبار دل‌خواهانه باشد، امکان می‌یابد (بشیریه، ۱۳۷۲).

همان‌گونه که کنش ارتباطی هسته مرکزی اندیشه‌های هابرماس را تشکیل می‌دهد، گفت‌وگوی کلام و زبان نیز هسته مرکزی کنش ارتباطی به حساب می‌آید. گفت‌وگو با زبان و کلام نمود عینی می‌یابد. زبان نزد هابرماس نقش محوری دارد و بنابراین وی تمرکز بر گفتار و زبان را هدف محوری نظریه‌پردازی خود قرار می‌دهد. وی در نظریه "عمل تفاهمی" بر آن است که بخش عمده‌ای از جهان زیست،<sup>۱</sup> روابط نمادین، ساختارهای هنجاری و جهان معنا و عمل ارتباطی و تفاهمی، اجماع و توافق و رابطه ذهنی است و توسعه و گسترش حوزه عقلانیت فرهنگی، مستلزم رشد توانایی تفاهم و

ارتباط<sup>۱</sup> است. گفت‌وگو، تفاهم و ارتباط کلامی یا وضعیت کلامی ایده‌آل<sup>۲</sup> از طریق ساخت کلامی محقق می‌شود؛ ساختی که در آن خشونت موجودیتی نداشته باشد. هابرماس وضعیت کلامی ایده‌آل عاری از خشونت را وضعیتی می‌داند که در آن اختلافات و منازعات به صورت عقلانی و از طریق ارتباط و تفاهمی که کاملاً خالی از عنصر اجبار است، حل می‌شود.

زبان و مهارت‌های ارتباطی، لازمه ایجاد جهانی عقلانی است و هرچه توانایی کلام و ارتباط بیشتر باشد، جامعه سالم‌تر است. به نظر هابرماس، کلام سه وظیفه دارد: اول، ایجاد ارتباط میان اذهان<sup>۳</sup> دوم، ایجاد ارتباط با پدیده‌ها و اشیای خارجی و سوم، بیان حالات و تجربیات ذهنی متکلم. عقلانی‌ترین شکل تفاهم و ارتباط در عملی نمایان می‌شود که معطوف به رسیدن به تفاهم در این ابعاد سه گانه باشد.

دستیابی به توافق، غایت ذاتی کلام آدمی است (همان). در این چارچوب و با تأکید بر مفهوم زبان و کلام است که هابرماس به صلاحیت‌های گفتاری و ویژگی‌های زبان در زمینه گفت‌وگو می‌پردازد. وی در این باره به توانش زبانی (رعایت قواعد زبان‌شناسی) و توانش ارتباطی (رعایت شروط و مقررات ارتباط‌گیری) و اینکه گفتارها بایستی قابل فهم، حقیقی، صادقانه و درست<sup>۴</sup> باشد، توجه نموده است. رعایت این هنجارها در هر نوع گفتمان، جزء اخلاق ارتباط به حساب می‌آید. گفتمان ارتباطی هابرماس در پی صدور دعاوی درباره هنجارهاست و شرکت کنندگان در این گفتمان، ابتدا توافق می‌کنند که هیجانات را کنار گذاشته و سپس در جهت اجماع پیش روند. بنابراین، ما در این جا شاهد پیش فرض دستیابی به توافق هستیم و تمامی افراد دخیل در گفتمان نیز در جست‌وجوی هدفی مشخص یعنی تصمیم مشترک برای انجام بحثی بهتر هستند؛ این همان فرایندی است که در مذاکره رخ می‌دهد. یعنی تلاش برای حصول به نتایج مشترک در شرایطی که منابع و منافع مختلفی در طرفین وجود دارد. در نظریه کاربرد زبان استعلایی، فضا برای انتقاد از ارزش‌های موجود براساس دیدگاه وضعیت کلامی مطلوب باز است. در حقیقت هابرماس خواهان حفظ درک انتقادی از عواملی است که برای خنثی کردن اشتیاق همگانی برای نیل به حوزه عمومی عقل‌ها،

1- Communicative

2- Ideal Speech Situation

3- Intersubjective Realation

4- Thruthfully

انگیزه‌ها، منافع و اندیشه‌های قابل مفاهمه آزاد، دست به دست هم می‌دهند (کلاو، ۱۳۷۷).

اعتبار روش گفت‌وگو، مباحثه و انتقاد برای دستیابی به حقیقت برتر، در این نظریه بسیار جدی است؛ به نحوی که همه معانی و حتی میزان اعتبار و صدق و کذب آنها، در حوزه عمل ارتباطی پدید می‌آید. هم‌چنین رسیدن به علایق عام و تبدیل علایق خصوصی (یا دروغین) به علایق کلی و عمومی (یا راستین) را نه فقط در استفاده از ابزارهای معمول سیاسی نظیر زور و خشونت فیزیکی، بلکه از طریق روش‌های فرهنگی و ایجاد شرایط کلامی و روابط گفتاری و نیز مذاکره و سازش میسر می‌داند. به عبارتی دیگر، تحقق آسایش، امنیت و توسعه در گرو بسط رفتار گفتمانی است. به نظر هابرماس، نقش نظریه انتقادی در این میان، این است که روابط گفتاری میان گروه‌های واجد اختلاف در علایق و منافع را به منظور یافتن علایق عمومیت‌پذیر تشویق کند.

بنابراین، مقصود از کنش ارتباطی در نزد هابرماس، نوع خاصی از کنش و واکنش اجتماعی است که در آن کنشگران از یکدیگر توقع دارند اغراض و افعال متفاوتشان را از طریق اجتماعی که محصول ارتباط و مفاهمه است، هماهنگ کنند. به‌علاوه، تلاش برای نیل به توافق، اساساً بر استفاده طبیعی ما از زبان مبتنی است. زبان مشترک وسیله‌ای است که امکان تفاهم و هم‌چنین امکان ارزیابی انتقادات و اهداف مشترک را فراهم می‌آورد. هنگامی که متکلمی، عبارتی را بر زبان می‌آورد هدفش صرفاً این نیست که سخنش فهمیده شود. او هم‌چنین امیدوار است که مخاطب با سخن او موافق باشد و آن را صادق بداند (هابرماس، ۱۳۷۷). در این جا، حقیقت از عنصری بین‌الذهانی تشکیل می‌شود که در کلام ظاهر می‌گردد. با تفکیک اعتبار و حقیقت چیزها از همدیگر، اثبات یا نفی حقیقت هر حکمی نیازمند داوری بین‌الذهانی از طریق مشارکت گفتاری و تفاهمی کسانی است که بالقوه درگیر این وضعیت هستند.

بحث حقیقت، به ساخت مجموعه قواعد عام در متن منطق گفتاری و تفاهمی ارتباط دارد. قواعد حاکم بر صحت و اعتبار هر رابطه، میان تحلیل‌گر و امر تحلیل شده وجود دارد. درحالی‌که قواعد حقیقت باید مورد قبول همگان باشد (بشیریه، ۱۳۷۲) و این همان نظریه گفتاری حقیقت<sup>۱</sup> است که در مقابل دیدگاه پوزیتیویستی نظریه تناظری

حقیقت فرار می‌گیرد. به موجب این نظریه، حقیقت، مبتنی بر اجماع همه جانبه درباره صحت اعتبار حکم است و از وضعیت کلام مبتنی بر برابری و به دور از اختلال بر می‌خیزد. بنابراین گفت‌وگو و مباحث عقلانی، تلاش برای کسب حقیقت است و دمکراسی ابزار مشارکت شهروندان به‌طور برابر و همگانی در مباحثات عمومی است (هابرماس، ۱۳۷۷). هابرماس همچنین بر آن است که حقیقت تاکنون در تاریخ گذشته کاملاً به دست نیامده زیرا کل تاریخ گذشته مبتنی بر ارتباط کلامی ناقص و مختل بوده است. در مقابل، ارتباط کلامی و تفاهمی کامل مقوله‌ای کلی است که راهنمای فرایند تکاملی نوع انسان است. نظر هابرماس درباره گفتمان به‌عنوان راه‌حل مسائل مربوط به حقیقت و اعتبار و رسیدن به علایق کلی، پایه اصلی نظریه سیاسی‌اش را تشکیل می‌دهد. در این‌جا زبان و کلام، پارادایم اساسی رابطه میان علایق جزئی و کلی است. تنها در حوزه کلام و عقل ارتباطی امکان‌گذار از علایق جزئی و دریافت علایق عقلانی و کلی ممکن می‌گردد.

این نوع برداشت از گفتمان اساساً با سایر انواع گفتمان متفاوت است. زیرا برداشت‌های بسیار متفاوتی از گفتمان به‌عنوان یکی از ابزارهای ساخت جامعه در ادبیات علوم اجتماعی مطرح است به نحوی که انواع اقتناع ایدئولوژیک، مشروعیت‌سازی، برانگیختن احساسات، اسطوره‌پردازی و رازپردازی‌ها،<sup>۱</sup> در کنار تلاش برای کسب و حفظ قدرت مطرح شده است (عضدانلو، ۱۳۷۴). این همه ماهیتاً با برداشت هابرماس از مقوله گفتمان متفاوت است.

اساساً خشونت در برداشت هابرماس هیچ‌مدخلیتی در کنش ارتباطی و گفتمان مفاهمه ندارد. هنگامی که میان گویندگان و شنوندگان اختلاف نظری بروز می‌کند، آنها در صورتی می‌توانند بدون توسل آشکار یا پنهان به فریب یا خشونت، هم‌چنان با یکدیگر ارتباط و مفاهمه داشته باشند که دلیل بی‌اورند و دلیل بخواهند. هنگامی که گویندگان صحت مدعایشان مورد تردید قرار می‌گیرد، مکلف به اقامه دلیل‌اند و نیروی الزام‌آور "اعمال گفتاری"<sup>۲</sup> در گرو "نیرومندی غیرخشن" همین دلیل است (هابرماس، ۱۳۷۷). بنابراین زور و خشونت در این دیدگاه، نه از سوی حکومت و دستگاه‌های رسمی و نه از سوی مردم و سایر نهادهای سیاسی، پذیرفتنی نیست و

به‌ویژه از سوی نظام سیاسی نباید به‌عنوان مکمل روش گفت‌وگو به کار برده شود. به نظر هابرماس، خشونت که جزء جدایی‌ناپذیر غالب مناسبات انسانی است، به مدد بحث و تبادل نظر همگانی ختنی می‌شود. بحث و تبادل نظر به تنهایی می‌تواند زمینه‌ساز نیل به نتایج عقلانی باشد. جان کلام آنکه، نظریه گفت‌وگو و ارتباط هابرماس، اقتناع عقلانی طرفین از طریق ارائه استدلال می‌باشد و عامل چنین حرکتی، از نگاه هابرماس، نوع بشر است. البته این راه‌حل فاقد خصلت سیاسی بوده و خصنتی فرهنگی دارد.

ناگفته نماند چیزی که هابرماس در پی طرح و ایده‌پردازی درباره آن است، ویژگی آرمانی دارد و خود معترف است که در شرایط فعلی، قسمت اعظم ارتباطات انسانی به‌صورت نظام‌مند تحریف شده است. از نظر او، گسترش گفت‌وگو ارتباطی راه‌رفع این موانع است.

تحقق گفت‌وگو ارتباطی و کنش‌های اصیل کلامی بین آدمیان، قطعاً منوط به شکل‌گیری و قوام زمینه‌های آن است که ما در بحث دیگر خود به آن خواهیم پرداخت اما در حال حاضر باید اشاره کرد که کشف حقیقت از طریق گفت‌وگو، موکول به پذیرش اصالت و ضرورت وحدت نمادی و نظم فرهنگی در جامعه است. اگر نایل شدن به وحدت نمادی و نظم فرهنگی را هدف اساسی سیاست‌گذاری‌ها در حوزه داخلی تلقی کنیم، (که در این باره باید اصرار داشت) تأمل در مورد امکان‌شناسی تحقق وحدت نمادی بسیار ضروری است. روش نایل آمدن به وحدت نمادی در شرایط فعلی، همان گفت‌وگو، مذاکره و تفاهم است (چلبی، ۱۳۷۳: ۱۰۱). وابستگی عاطفی از طریق مذاکره و تقویت مشترکات عاطفی و عقلانی و ترویج و تقویت حداقل‌ها و اصالت دادن به سیاست کثرت‌گرایی فرهنگی معنی می‌یابد (همان: ۸-۱۳۶). به عبارت دیگر، می‌توان گفت که اعتقاد راسخ به ضرورت تقویت فرایندهای تطبیق و سازگاری بین خرده‌فرهنگ‌ها، مقدمه واجب ایده گفت‌وگو به نظر می‌رسد (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

آنچه که بیان شد، اشاره مختصری به یکی از نظریه‌های جدی در حوزه علوم اجتماعی بود و قطعاً نظرگاه‌ها و رویکردهای متعدد دیگری در زمینه ایده گفت‌وگو و مذاکره در سطوح و موضوعات مختلف مطرح شده است. در حقیقت، این سیر طبیعی تاریخ بشری بوده که نشان داده است خشونت بر تاریخ بشر حاکم است و انسانیت در طی قرن‌ها از خشونت آسیب دیده و تحقیر شده است. لذا اندیشه‌ورزان به تدریج در پی

طرح اندیشه‌های عدم خشونت و القا فرایند گفت‌وگو بوده‌اند و در واقع، در صد تضعیف این ایده برآمده‌اند که خشونت تنها راه تغییر جامعه انسانی است.

### ضرورت‌های گفت‌وگوی بین فرهنگی

به این ترتیب، می‌توان گفت که گفت‌وگو - به معنای کنش ارتباطی - به معنی شناخت سؤال و یافتن پاسخ مناسب برای سؤال مطروحه است (همان‌طور که نزد افلاطون مطرح بوده است) اما شرط مهم برای آغاز این گفت‌وگو، ایجاد درک لازم نسبت به عقیده دیگران است. دیگرانی که نباید حتماً با ما هم شکل و هم عقیده باشند. چنانچه ما، هم عقیده نبودن را به‌عنوان پیش شرط لازم برای شروع گفت‌وگو مطرح نمائیم، در آن صورت دیگران نیز حق دارند که به‌گونه‌های دیگر باشند و اندیشه‌های مخالف یا متفاوت با اندیشه و تفکر ما داشته باشند. در حقیقت، به قول گادامر باید این‌گونه تصور نمود که دیگران اگرچه با ما یکسان نیستند، اما می‌توانند افکار خوبی باشند. در این رابطه، ما به تمرین زیادی نیاز داریم تا برای عقاید و فرهنگ‌های دیگران درک بیشتری از خود نشان دهیم. این درک و احترام نسبت به عقاید دیگران، زمینه‌ساز یک گفت‌وگو می‌باشد.

منابع:

- آرنت، مانا (۱۳۵۹)، *خشونت*، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران، خوارزمی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۲)، "هابرماس، نگرش انتقادی و نظریه تکامل"، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال هشتم، شماره ۷۴-۷۵، صص ۸-۱۸.
- پانديس، هری س. (۱۳۷۸)، *فرهنگ و رفتار اجتماعی*، ترجمه نصرت فتی، تهران، رسانش.
- پایا، علی (۱۳۷۷)، "نسبی‌گرایی معرفتی و خشونت‌ورزی در صحنه عمل اجتماعی"، *کیان*، سال هشتم، شماره ۴۵.
- جهانگلوی، رامین (۱۳۷۸)، *اندیشه عدم خشونت*، ترجمه محمدرضا پارسایار، تهران، نشر نی.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی نظم*، تهران، نشر نی.
- حاجیانی، ابراهیم (زمستان ۱۳۷۹)، "مسأله هویت ملی در ایران"، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم، شماره پنجم.
- ----- (۱۳۸۰)، "مسأله قومی و سیاست قومی در ایران"، *نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران*، شماره سوم.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۴)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوره معاصر*، محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- سماور، لاری و ریچارد ای. پورتر و استفانی لیزارا (۱۳۷۹)، *ارتباط بین فرهنگ‌ها*، ترجمه غلامرضا کیانی و سیداکبر میرحسینی، تهران، انتشارات باز.
- گفت‌وگو با گادامر (۱۳۸۰/۴/۶)، *روزنامه همشهری*.
- عضدانلو، حمید (۱۳۷۴)، "گفتمان، زور و جامعه"، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، سال دهم، شماره ۹۹-۱۰۰، صص ۱۶-۲۱.
- علیخواه، فردین (۱۳۷۶)، "کنش ارتباطی و زبان در اندیشه هابرماس"، *راهبرد*، شماره ۱۳، صص ۷۹-۷۱.
- کلاو، ارنست (۱۳۷۷)، "گفتمان"، *مجله گفتمان*، شماره صفر.
- مک براید، شن (۱۳۷۵)، *یک جهان، چندین صدا*، ترجمه ایرج پاد، تهران، سروش.
- هابرماس، بورگن (۱۳۷۷)، "دین و خشونت"، *کیان*، سال هشتم، شماره ۴۵.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښتی  
پرتال جامع علوم انسانی